

ولایت امام علی علیه السلام به صورت کتبی تاکید نکردند تا بتوان بعداً بر آن استناد کرد؟

جواب:

در جواب به این سوال به چند مطلب اشاره کرد:

۱. ایشان ولایت حضرت علی و دیگر ائمه علیهم السلام را مکتوب هم کرده اند:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله جدای از اعلان رسمی ولایت حضرت علی علیه السلام در غدیر و... اقدام به ثبت کتبی آن هم نموده و در کتب حدیثی و تاریخی به ثبت رسیده است.

هم واقعه غدیر در تاریخ به عنوان مکتوب ثبت شده و هم افرادی در مورد آن شعر سروده و آن را در شعر ماندگار کرده اند بلکه در مورد امامت ائمه علیهم السلام از طرف خداوند متعال لوحی بر پیامبر گرامی او نازل شده است.

شیخ صدوق (ره) در کتاب کمال الدین نقل می کند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ نَصْرِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ السُّلَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ أَبِي عَمْرٍو عَنْ صَدَقَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ لَمَّا احْتَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عِندَ الْوَفَاةِ دَعَا بَابِنَهُ الصَّادِقَ ع فَعَهَدَ إِلَيْهِ عَهْدًا فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ لَوْ امْتَثَلْتَ فِي تِمَثَالِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع لِرَجْوَتِ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَتْ بِالتَّمَنُّالِ وَ لَا الْعُهُودَ بِالرُّسُومِ وَ إِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ حَدِّثْنَا بِمَا عَايَنْتَ فِي الصَّحِيفَةِ فَقَالَ لَهُ جَابِرُ نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ دَخَلْتُ عَلَيَّ مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ ع لِأَهْنُئَهَا بِمَوْلُودِ الْحَسَنِ ع فَإِذَا هِيَ بِصَحِيفَةٍ بِيَدِهَا مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكَ قَالَتْ فِيهَا أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِي فَقُلْتُ لَهَا نَاوِلِيْنِي لِأَنْظُرَ فِيهَا قَالَتْ يَا جَابِرُ لَوْ لَا النَّهْيُ لَكُنْتُ أَفْعَلُ لَكِنَّهُ نَهَى أَنْ يَمَسَّهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ وَ لَكِنَّهُ مَأْذُونٌ لَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيَّ بِأَطْنَبِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا قَالَ جَابِرُ فَمَرَّتْ إِذَا فِيهَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفِيِّ أُمُّهُ أَمْنَةُ بِنْتُ وَهْبِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمُرْتَضَى أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَاةِ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرُّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ التَّقِيُّ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَدْلُ أُمُّهُ شَهْرَبَانُويَةُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدِ بْنِ شَاهَنْشَاهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ أُمُّهُ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ أُمُّهُ أُمُّ فَرُوءَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الثَّقَةِ أُمُّهُ جَارِيَةُ أَسْمَاهُ حَمِيدَةُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا أُمُّهُ جَارِيَةُ أَسْمَاهُ نَجْمَةُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزُّكِّيُّ أُمُّهُ جَارِيَةُ أَسْمَاهُ خَيْرَزْرَانُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ الْأَمِينِ أُمُّهُ جَارِيَةُ أَسْمَاهُ سَوْسَنُ أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّفِيقِ أُمُّهُ جَارِيَةُ أَسْمَاهُ سَمَانَةُ وَ تَكْنِي بِأُمِّ الْحَسَنِ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيَّ خَلَقَهُ الْقَائِمُ أُمُّهُ جَارِيَةُ أَسْمَاهُ نَرْجِسُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ^{III}

ابو نضره گوید: وقتی امام باقر علیه السلام محتضر شد فرزندش امام صادق علیه السلام را خواند و بدو وصیّتی کرد، آنگاه برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر تمثال حسن و حسین را در باره خودت و من تصویر می کردی امیدوار بودم که منکری را مرتکب نشوی، امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو الحسن! امانات به تمثال نیست و عهد و پیمانها به تصویر و تمثیل نیست، بلکه آنها اموری هستند که بر حجتهای الهی سبقت دارد، سپس جابر بن عبد الله را خواند و به او فرمود: ای

جابر! آنچه را که در آن صحیفه دیدی برای ما بازگو، جابر گفت: ای ابا جعفر! به روی چشم، بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم تا ولادت حسین علیه السلام را تهنیت گویم که بناگاه صحیفه ای در دست آن حضرت دیدم که از دره بیضا بود، گفتم: ای سرور زنان! این صحیفه ای که در دست شما می بینم چیست؟ فرمود:

اسامی ائمه از فرزندان من در آن است، گفتم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر! اگر منهی نبود چنین می کردم، ولی نهی شده است که جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا اهل بیت پیامبر به آن دست بزنند، ولی به تو اجازه داده می شود که از رویش آن را بنگری و بدانی.

جابر گوید: آن را خواندم و در آن نوشته بود:

ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛ ابو الحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف؛ ابو محمد حسن بن علی البرّ و ابو عبد الله حسین بن علی التّقی و مادر هر دو فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ ابو محمد علی بن حسین عدل و مادرش شهربانو دختر یزدگرد بن شاهنشاه؛ ابو جعفر محمد بن علی الباقر، مادرش امّ عبد الله بنت حسن بن علی بن - ابی طالب؛ ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق، مادرش امّ فروه بنت قاسم بن محمد بن - ابی بکر. ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثّقه مادرش جاریه ای به نام حمیده. ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش جاریه ای به نام نجمه. ابو جعفر محمد بن علی الزّکی مادرش جاریه ای به نام خیزران. ابو الحسن علی بن محمد الامین مادرش جاریه ای به نام سوسن. ابو محمد حسن بن علی الرّفیق مادرش جاریه ای به نام سمانه و کنیه اش امّ الحسن. ابو القاسم محمد بن حسن القائم و او حجّت خدا بر خلقش می باشد مادرش جاریه ای بنام نرگس، صلوات الله علیهم اجمعین.

۲. اعلان رسمی کمتر از نوشته نیست

همچنانکه در محاکم به مکتوبات استناد می شود افراد هم به عنوان شاهد مورد استناد قرار گرفته می شوند اگر برای واقعه ای که اتفاق می افتد نتوان به سخن هفتاد روز قبل رسول الله صلی الله علیه و آله استناد کرد آنهم سخنی که اکثر قریب به اتفاق مردم شنیده اند چگونه بتوان به نوشته ایشان استناد کرد.

۳. امحای نوشته برای مخالفان کار سختی نیست

مخالفانی که در دوران حکومت خود ثابت کردند که به راحتی حدیث درست می کنند و آن را در مقابل سخن دختر رسول خدا قرار داده و او را از حقیقت منع می کنند یا کسانی که سند فدک را از دست دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته و پاره می کند

در سیره حلبیه چنین آمده است:

وفي كلام سبط ابن الجوزي رحمه الله أنه رضي الله تعالى عنه كتب لها بفدك ودخل عليه عمر رضي الله تعالى عنه فقال ما هذا فقال كتاب كتبه فاطمه بميراثها من ابائها فقال مماذا تنفق علي المسلمين وقد حاربتك العرب كما تري ثم اخذ عمر الكتاب فشقه [2]

در کلام سبط بن جوزی آمده است که ابوبکر برای فاطمه کتابی نوشت عمر بر او داخل شد و گفت این چیست؟ گفت: کتابی است که برای فاطمه در مورد میراثش از پدرش نوشته ام گفت: از چه برای مردم انفاق خواهی کرد در حالی که عرب علیه تو بپا خواسته است سپس نوشته را از فاطمه گرفته و آن را پاره کرد.

۴. بسیاری از مکتوبات به دست ما نرسیده است

بسیاری از اینگونه مکتوبات در تاریخ به جهت صد سال منع حدیث و کتاب سوزی ها و دشمنی خلفای حاکمه در طول تاریخ و... به دست ما نرسیده است.

سیاست حکومت عمر بن الخطاب منع نقل احادیث پیامبر اکرم و روی آوردن به آن بود، و کسانی را که با این روش و سیاست مخالفت میکردند، زندان و شلاق و تعزیر میکرد. چنانچه در مورد ابوذر و ابوالدرداء ابومسعود انصاری و دیگران انجام داد. زهی می گوید:

كان عمر رضي الله عنه يقول أقبلوا الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وزجر غير واحد من الصحابة عن بث الحديث وهذا مذهب لعمر ولغيره^[3]

عمر چنین بود، او می گفت: از پیامبر کمتر حدیث نقل کنید و چندین صحابی پیامبر را نسبت به نشر احادیث توبیخ کرد. آری این شیوه و مذهب و ایده عمر و غیر عمر بود.

قرظه بن کعب انصاری می گوید:

أردنا الكوفة فشيئنا عمر إلي صرار فتوضأ فغسل مرتين وقال تدرن لم شيعةكم فقلنا نعم نحن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إنكم تأتون أهل قرية لهم دوي بالقرآن كدوي النحل فلا تصدوهم بالأحاديث فتشغلوهم جردوا القرآن وأقلوا الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم امضوا وأنا شريككم^[4]

هنگامیکه قصد عزیمت به کوفه را کردیم، عمر بن الخطاب تا منطقه «صرار» به بدرقه ما آمده و گفت: می دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم: لابد بخاطر اینکه ما از صحابه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - هستیم؟ گفت: شما وارد آبادی و روستایی می شوید که قرآن می خوانند، مبادا آنان را با خواندن و قرائت احادیث پیامبر از خواندن قرآن بازدارید! تا می توانید از پیامبر حدیث کم نقل کنید.

مگر آنها از قرآنی که حضرت علی علیه السلام نوشته بودند چگونه استقبال کردند؟

در کتاب اینگونه کافی آمده است:

عَنْ سَالِمِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ أَنَا أَسْتَمِعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَيَّ مَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ كَفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ أَقْرَأُ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ عَ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَ قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ حَدِّهِ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَيَّ عَ وَ قَالَ أَخْرَجَهُ عَلَيَّ عَ إِلَيَّ النَّاسِ حِينَ فَرَعَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ صَ وَ قَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللَّوْحَيْنِ فَقَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أُخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَءُوهُ.^[5]

از سالم بن سلمه، گوید: مردی برای امام صادق (ع) چند کلمه از قرآن خواند که من گوش می کردم و نبود به روشی که مردم می خوانند، امام صادق (ع) به او فرمود: از این قرائت خودداری کن و چنان قرائت کن که مردم امروزه قرائت می کنند تا امام قائم (ع) ظهور کند و هر گاه امام قائم (ع) ظهور کرد، کتاب خدا عز و جل را بر حد و قرار خود می خواند و آن مصحفی را که علی (ع) نوشته بود بیرون آورد و فرمود: علی (ع) این مصحف را برای مردم بیرون آورد هنگامی که از آن فراغت یافت و آن را نوشت و به آنها فرمود: این است کتاب خدا عز و جل چنانچه آن را نازل کرده است بر محمد (ص) و من آن را از دو لوح فراهم آوردم، در پاسخ او گفتند: هم اکنون در نزد ما مصحفی است که همه قرآن در آن گرد آمده است و ما نیازی بدان نداریم، پس فرمود: هلا به خدا سوگند آن را پس از امروز خود نخواهید دید تا هرگز همانا بر من بایست که شما را بدان گزارش دهم هنگامی که فراهمش کردم تا آن را بخوانید.

۵. رسول الله صلی الله علیه و آله قصد چنین کاری داشتند ولی نگذاشتند

در ماجرای دوات و قلم رسول گرامی اسلام قصد داشتند چنین کاری بکنند ولی نگذاشتند.

ابن عباس می گوید:

در زمان خلافت عمر، روزی رفتم نزد عمر و او به من گفت: آیا فهمیدی که پیامبر (صلي الله عليه و سلم) که در آخرین لحظات زندگی خود وقتی خواست چیزی را بنویسد، چه چیزی را اراده کرده بود؟ گفتم: خیر، شما بگویید. عمر گفت:

و لقد أراد في مرضه أن يصرح باسمه فمنعت من ذلك، إشفافاً و حيلة علي الاسلام.^[6]

می خواست نام علی را به عنوان خلیفه، مکتوب بنویسد و من جلوگیری کردم، به خاطر شفقت و خیرخواهی بر اسلام و صلاح را در این دیدم.

در چند جا از صحیح بخاری این قضیه آمده است که:

لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ قَالَ انْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ قَالَ عُمَرُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا فَأَخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ قَالَ قَوْمُوا عَنِّي وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ^[7]

در مریضی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان فرمودند: کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت: درد بر او غلبه کرده نزد ما کتاب خداست ما را کافیسخت اختلاف زیاد شد حضرت فرمود: از نزد من بلند شوید سزاوار نیست نزد من تنازع شود.

[1] . کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق (متوفای ۳۸۶ ق)، ناشر: اسلامیه، مکان نشر: تهران ، سال چاپ: ۱۳۹۵ ق ، ج ۱ ، ص ۳۰۵

[2] . السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون ، اسم المؤلف: علي بن برهان الدين الحلبي الوفاة: ۱۰۴۴ ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت - ۱۴۰۰ ، ج ۳ ، ص ۴۸۸

[3] . سير أعلام النبلاء ، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله الوفاة: ۷۴۸ ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳ ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، محمد نعيم العرقسوسي، ج ۲ ، ص ۶۰۱

[4] . الطبقات الكبرى ، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري الوفاة: ۲۳۰ ، دار النشر : دار صادر - بيروت، ج ۶ ، ص ۷ ؛ تاريخ الامم و الملوك؛ ج ۳ ، ص ۲۷۳

[5] . الكافي ، شيخ كليني (متوفای ۳۲۹ ق) ، ج ۲ ، ص ۶۳۳ ، ناشر: اسلامیه، مکان نشر: تهران ، سال چاپ: ۱۳۶۲ ش

[6] . شرح نهج البلاغة لإبن أبي الحديد، ج ۱۲ ، ص ۲۱

[7] . صحيح البخاري، ج ۱ ، ص ۳۶ ، ح ۱۱۴ ، كتاب العلم، ب ۳۹ ، باب كِتَابَةِ الْعِلْمِ وَ ج ۴ ، ص ۳۱ ، ح ۳۰۵۳ ، كتاب الجهاد والسير ب ۱۷۶ ، باب هَلْ يُسْتَشْفَعُ إِلَيَّ أَهْلُ الدِّمَّةِ وَمُعَامَلَتُهُمْ. وَ ج ۴ ، ص ۶۶ ، ح ۳۱۶۸ ، كتاب الجزية باب اخراج اليهود من جزيرة العرب و ج ۵ ، ص ۱۳۷ ، ح ۴۴۳۱ ، كتاب المغازي، باب مرض النبي ووفاته و ج ۷ ، ص ۹ ، ح ۵۶۶۹ ، كتاب المرضي باب قول المريض قوموا عني و ج ۸ ، ص ۱۶۱ ، ح ۷۳۶۶ ، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، ب ۲۶ ، باب كَرَاهِيَةِ الْخِلَافِ